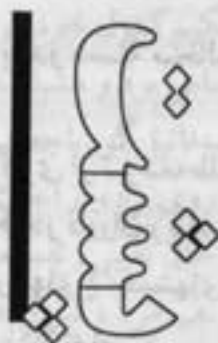


# پرده افغانستان



Out of Afghanistan

ديه گو كوردووز  
(Diego Cordovez)

سليک اس . هاريسون  
(Selig S. Harrison)

Copyright 1995  
Oxford University Press

ترجمه : اسدالله شفايي

## اشاره :

« پشت پرده افغانستان » عنوان كتابي است از دو نويسنده ، ديه گو كوردووز ، نماينده سازمان ملل در امور افغانستان بين سالهاي ۱۹۸۱ تا ۱۹۸۸ و نامزد جايزه صلح نوبل ( به خاطر نقشي كه در به انجام رساندن معاهدات زنو به عهده داشته است ) ، و سليگ . اس . هاريسون ، خبرنگار سابق واشنگتن پست و نويسنده پنج كتاب در باره آسيا .

اين كتاب حوادث و تحولات سياسي افغانستان را از زمان فروپاشي نظام پادشاهي و تاسيس نخستين رژيم جمهوري توسط محمد داوود در ۱۹۷۳ تا خروج ارتش سرخ شوروي در ۱۹۸۸ ، بررسي مي كند ، و به عوامل خارجي مداخله گر در امور افغانستان ، به ويژه ديپلماسي قدرت هاي بزرگ در دوران پس از کودتای کمونيستي و تهاجم ارتش سرخ ، تلاشهاي ميانجيجگري سازمان ملل و معاهدات زنو در تحولات اين دوران مي پردازد .

اين كتاب عمدتاً به انگيزه هاي داخلي شوروي سابق از لشكركشي به افغانستان پرداخته و چندان انگيزه هاي امريكا را كه در آن روزگار تحت تأثير جنگ سرد قرار داشت و به علاوه تعاريفي سلطه طلبانه از نقش خود و منافع و امنيت خود در جهان ارائه مي داد ، نقد و بررسي نكرده است . به علاوه موضوع اصلي اين كتاب به كشمكش هاي ابرقدرت ها مربوط مي شود و نه به انگيزه هاي داخلي مردم افغانستان . با اين همه رويکرد نويسندگان به محاسبه ها و معادله هاي قدرت و سياست در مقطع خاصي از زمان در داخل شوروي سابق قابل توجه است .

## مقدمه :

مورخان در این بحث که چرا و چگونه جنگ سرد خاتمه یافت ، به دو دسته مخالف تقسیم شده‌اند ؟

دسته اول آنهایی هستند که معتقدند غرب طی چهار دهه جلوگیری از توسعه طلبی ژئوپلیتیک شوروی ( سابق ) که این مسأله ساختار نظامی امریکا در دوران ریاست جمهوری ریگان را نیز شکل می‌داد و حمایت رو به افزایش از شورشهای ( جنبشهای ) ضد کمونیستی اعلام شده در دکترین وی را باعث شد ، چهره غالب داشته است .

بسیاری از مدافعان این دیدگاه عقب‌نشینی شوروی از افغانستان را در درجه نخست به فشار نظامی امریکا نسبت می‌دهند و برای جنبش مقاومت افغانستان اهمیت کمتری قائل هستند . این دیدگاه بر اعمال مخفیانه « سیا » در افغانستان ، نه تنها در خاتمه دادن جنگ سرد که در ایجاد زمینه‌های تجزیه اتحاد جماهیر شوروی نیز تأکید می‌کنند .

در مقابل این دیدگاه غالب ، جورج کنان و کارشناسان هم‌فکر او در مسایل شوروی صف آرای کرده‌اند . هواداران این دیدگاه بر وقوع تغییرات عمیق در درون جامعه شوروی طی جنگ سرد ، ناتوانی سیستم آهنین کمونیستی در پاسخ‌گویی به این تغییرات ، و در نتیجه ظهور رهبران جدید که مدافع اصلاحات داخلی و توسعه روابط خارجی بودند ، تأکید دارند . از نظر این دیدگاه جلوگیری از توسعه طلبی شوروی ضروری بود ، اما بر تغییر سیاست‌های شوروی از جمله عقب نشینی از افغانستان ، که گورباچف آغازگر آن بود ، تأثیر زیادی نداشت . کنان در واقع می‌گوید : « تأثیر محلی و نهایی جنگ سرد این بود که تغییرات عظیمی که فروپاشی شوروی در پایان دهه ۱۹۸۰

را پیش آورد ، به جای جلو انداختن به تأخیر اندازد » . دیدگاه کنان متکی بر مطالعاتی تاریخی است که عمدتاً در لابه‌لای مشاجرات سالهای جنگ سرد نادیده گرفته شده است . بر اساس این نظریه ، پرسترویکا نقطه اوج فرایند تغییراتی سیاسی بود که مجالس چنددهه، از هم پاشیدگی اقتصادی و تنش‌های اجتماعی ناشی از شهرنشینی و صنعتی شدن سریع را موجب شد .

در زمان لنین تنها ۱۶ درصد از جمعیت شوروی در شهرها زندگی می‌کردند . در ۱۹۶۰ این رقم بیش از سه برابر شده ، بین سالهای ۱۹۵۰ تا ۱۹۸۴ تعداد جوانانی که در دانشگاه ثبت نام کرده بودند از ۲/۲ به ۵/۲ میلیون نفر رسیده بود ، که این‌ها ، نخبگان جدید تکنوکرات را با ارزشهای طبقه متوسط به وجود می‌آوردند .

نیکیتا خروشچف اولین رهبر شوروی بود که به فشارهای برخاسته از پائین برای ایجاد یک سیستم سیاسی سازگار پاسخ داد . تلاش‌های استالین زدایی وی اگرچه دچار وقفه شد اما سیر قهقراپی پیدا کرد . به همین ترتیب اگر چه اصلاحات اقتصادی ال‌کس کاسیگین ، طی دهه ۱۹۶۰ با شکست مواجه شد ، نظریه « بازار سوسیالیستی » مورد

انکار و رد قرار نگرفت. یوری اندروپف بیمار در مدت تصدی کوتاه مدتش، به تحکیم کنترل خود موفق نشد، اما در مقابل اغتشاشهایی که در خفا جریان داشت، حساس بود و هشیارانه راه گورباچف را هموار کرد. آنگونه که مارتین واگر می گوید: «میخائیل گورباچف» از نا کجا آباد بیرون نیامد. او محصول نظام آموزشی جدید در شوروی بود و از اختلاط اجتماعی جدید ناشی از رشد ناگهانی بازار سیاه، سبک زندگی در حال تغییر، تقسیمات جدید طبقه‌ی اجتماعی جدید سر بر آورد... هنگامی که برژنف مرد، کشور به سوی انقلابی اجتماعی حرکت می کرد. درست مانند تصمیم برژنف برای اشغال افغانستان که یکی از آخرین تشنج‌های نظام کهنه در حال مرگ استالین بود، به همین ترتیب خروج روسها، ظهور پیروزی نسل جدیدی از رهبران را نوید می داد. بررسی‌هایی که در پی می آید به «پرسترویکا» و دیپلماسی - در خروج نیروهای شوروی نقش زیادی داده است و مسأله را از نقطه نظر فشار نظامی تجزیه و تحلیل می کند.

این بررسی روشن می کند که اهداف شوروی در افغانستان از همان آغاز محدود بوده است. مسکو اشغال افغانستان را به عنوان گام اول در انجام یک طرح بزرگ برای سلطه بر خلیج فارس، آنچنان که بسیاری از محققان در آن زمان می گفتند آغاز نکرد. شوروی به تقویت نیروهای نظامی اش پرداخت تا تهدید پیدایش یک حکومت افغانی مورد حمایت آمریکا را در نزدیکی مرزهای خنثی کند و بر آن پیشدستی کند. پس از آن اختلافاتی بین رهبران شوروی در باره عاقلانه بودن این تصمیم بروز کرد که در همان سال ۱۹۸۳ کاوش‌های جدی در یافتن راهی برای خلاصی را باعث شد.

به رغم آشکار شدن شکست گسترده نظامی روسها، نیروهای شوروی در زمان امضای معاهدات ژنو در ۱۴ آوریل ۱۹۷۸ با خطاظر جمعی در افغانستان سنگربندی می کردند. ارتش سرخ به گونه «واترلو» یا «دین بین فو» از افغانستان خارج نشد. گورباچف در مواجهه با یک بن بست نظامی و سیاسی تصمیم گرفت که از قیدرها شود، و معاهدات را راه عملی برای رهایی از بن بست، و باز کردن راه برای گسترش روابط با غرب، پیشنهاد می کرد. «پرسترویکا» پیش شرط لازم خروج بود.

اینکه بگویم جنگ افغانستان، اتحاد شوروی را از پا در آورده و باعث از هم پاشیدن سیستم آن شد، آن چنان که بعضی محققان گفته اند، واقع بینانه نیست. حقیقت این است که آندروپف و گورباچف، قصور سیستم شوروی را تشخیص دادند، مناسب بودن مدل شوروی برای دیگر کشورها و به طور مشخص افغانستان را زیر سؤال بردند و در جستجوی راه خلاصی برآمدند. آنچه در خود اتحاد شوروی اتفاق می افتاد به پیدایش شیوه جدید نگرش به ویژگی‌های داخلی شوروی و «تفکر جدید» در سیاست خارجی منجر شد. خلاصی از افغانستان اولین گام منطقی بود. اضمحلال ناگهانی

شوروی در سه سال بعد و سقوط گورباچف از ناتوانی وی در هماهنگی با فشار روزافزون تغییرات منجر می شد که از اصلاحات خود او ریشه داشت. به ویژه فشارهای جمهوری های غیر روسی برای کنفدراسیون (هم پیمانی) سست تر برای وی قابل پیش بینی نبود.

سقوط افغانستان هم چنین به اضطرابی روانی نسبت داده شده که فروپاشی ۱۹۹۱ را محتمل ساخت. اما پرسترویکا و فروپاشی حکومت شوروی، هر دو بخشی از همان تسلسل تاریخی تغییر و تحول اقتصادی و اجتماعی داخلی شوروی بودند. طبق تجزیه و تحلیل های این دیدگاه حتی اگر فروپاشی ۱۹۹۱ پیش نمی آمد، جنگ سرد رو به پایان می رفت.

بخش اول کتاب را اشاره به گرایش توسعه طلبانه رهبری یکپارچه شوروی آشکار می کند که بحث داخلی عذاب آوری در مورد مداخله که از مارس ۱۹۷۹ شروع شده بود، به تدریج شدت گرفت. خلاصه مذاکرات دفتر سیاسی حزب کمونیست نشان می دهد که همان رهبران که در دسامبر تصمیم به مداخله گرفتند، به خوبی از مخاطرات آن آگاه بودند. رهبر کمونیست افغانستان پیرک کارمل با استفاده از این اختلافات توانست روس ها را در مورد ارتباط رقیب وی حفیظ الله امین با آمریکایی ها هراسان کرده، بدین ترتیب کفه تمایل آنها به مداخله را سنگین تر کند. هم چنین درون ارتش شوروی نیز اختلافاتی وجود داشت که نیروهای شوروی صرفاً امنیت شهرها و نقاط کلیدی را به دست بگیرند و عملیات جنگی به عهده ارتش افغانستان گذاشته شود.

به همین نحو، سیاست آمریکایی ها اوضاع را پیچیده تر کرد. حکومت ایالات متحده از همان آغاز بین طرفداران «سیاست خشونت» که می خواستند نیروهای شوروی در افغانستان را تضعیف و بدین سان قضیه ویتنام را تلافی کنند و طرفداران «دیپلماسی مذاکره» که قصد داشتند از طریق ترکیب دیپلماسی و فشار نظامی آنها را مجبور به خروج کنند تقسیم شده بود. اندکی پس از اشغال، «سایروس ونس» وزیر خارجه کارتر پیشنهاد کرد که ایالات متحده در عوض خروج روس ها با ایران و پاکستان برخورد بی طرفانه داشته باشند.

مشاور امنیت ملی زینگو برژینسکی این ایده را نپذیرفت و در این رابطه برخوردهای مهم با ونس داشت. برژینسکی می خواست شوروی در مقابل دادگاه افکار عمومی جهان مورد حمله قرار گیرد. به این دلیل بود که به طور مداوم در صدد اجتناب از مذاکرات آمریکا - شوروی در امور افغانستان بود.

ایالات متحده، همان گونه که در بخش دوم کتاب آمده است، تمام تلاش خود را به کار گرفت تا نگذارد آن دسته از رهبران پاکستان که در صدد استقرار صلح در افغانستان بودند، جانشین آنهایی شوند که می خواستند این کشور مجرای برای کمک به مقاومت

افغانستان باشد. هنگامی که سازمان ملل فعالیتش را آغاز کرد، واشنگتن از مذاکرات ظاهراً حمایت کرد. ظهور گورباچف طرفداران «دیپلماسی مذاکره» در واشنگتن را به همکاری بیشتر با سازمان ملل تشویق کرد. اما طرفداران «سیاست خشونت» تا آخر در مقابل معاهدات ژنو ایستادند و اصرار داشتند که ایالات متحده باید بر تغییر رژیم کمونیستی افغانستان به عنوان شرط امضای معاهده تأکید کند.

### خروج روسها می توانست اتفاق بیفتد؟

در بخش سوم کتاب آمده است که آندروپف در پیشنهاد مذاکره ۱۹۸۳ جدی بود، اما وزیر خارجه آندره گرومیکو و وزیر دفاع دیمتری دوستینوف و نیز رهبر کمونیست افغانستان بیرک کارمل بخصوص پس از موضع گیری منفی امریکا در برابر مذاکرات ژنو، با وی مخالفت زیادی می کردند. پاکستانی ها متکی بر موضع امریکا بودند. اگر امریکا نرمش مثبتی در پیش می گرفت، آندروپف می توانست قاطع تر حرکت کند. گورباچف نیز در صورت همکاری امریکا می توانست خیلی سریع بر مخالفتها در مسکو و کابل فائق آید. اما دولت ریگان دیر متوجه شد که وی قصد دارد از مخمصه افغانستان رها شود و به تلاشهای میانجیگری سازمان ملل زمینه دهد. در بخشهای چهارم و پنجم کتاب آمده است که مسکو ظاهراً در اواخر ۱۹۸۷ آماده خروج بود. در ژانویه ۱۹۸۷ مسکو در ازای حمایت امریکا از ایجاد حکومت ائتلافی در کابل با مشارکت دولت کمونیستی، تلاش کرد یک جدول زمانی برای خروج تنظیم کند؛ اما امریکا در این قضیه همکاری نکرد.

همان گونه که در بخش ششم کتاب آمده است، خروج روسها ابتدا به خاطر عدم توافق بر سر حکومتی که بعد از خروج قدرت را در کابل به دست گیرد، به تأخیر افتاد. این نزاع می توانست زودتر پایان یابد؛ و این در صورتی بود که مسکو یا واشنگتن یا هر دو حاضر می شدند در راه همکاری برای ایجاد یک رژیم ائتلافی با پایه های وسیع، دست از حمایت وابستگان افغانی خود بردارند. اکثریت سازمان نیافته ی مردم افغانستان را نه حزب کمونیست افغانستان و نه عناصر بنیادگرای اسلامی مقاومت تحت حمایت پاکستان، هیچ کدام، نمایندگی نمی کردند. در این زمان رهبران افغانستان ائتلافی از نمایندگان مقاومت به وجود آوردند. اما آزاتس های اطلاعاتی پاکستان این ابتکار داخلی امیدبخش را خنثی کردند. اسلام آباد سعی داشت در تعقیب اهداف ریشه دار تاریخی خود بخش عمده کمکهای امریکا به گروه های مقاومت بنیادگرا را - به عنوان پاداش نقش واسطه گیری اش کانالیزه کند. تن دادن امریکا به تقاضای پاکستان برای ایجاد یک حکومت بنیادگرا بدون مشارکت دولت کمونیستی کابل، تقویت آن عده از رهبران

شوروی را سبب شد که معتقد بودند برای دوره فترت بعد از خروج ارتش سرخ ، رژیم با رهبری کمونیستی ضرورت دارد .

اگرچه رژیم نجیب الله چهار سال بر سر قدرت ماند ، اما نتیجه نهایی عدم همکاری شوروی و امریکا با سازمان ملل در ایجاد یک رژیم ائتلافی ، ادامه ی خونریزی در کابل و به روی صحنه آمدن گروه های مسلح بنیادگرا را باعث شد . به علاوه ، این واقعیت که ایالات متحده نمی خواست مانع حمایت اسلام آباد از دسته های بنیادگرایان شود ، عواقب ناگواری داشته است . هم چنین قابل ذکر است که سازمان سیا به آموزش گروه های بنیادگرای تحت حمایت پاکستان اشتغال داشته است .

هرج و مرجی که متعاقب خلع ید نجیب الله پیش آمد ، از موضع گیری امریکا و شوروی در باره مواد مهم نظامی مندرج در معاهدات ژنو نیز متأثر بود . طرفین پس از چندی با جار و جنجال فلسفه اصلی و نیات توافق را نقض کردند . در حالی که این توافق ها باید به حل و فصل جنبه های مهم قضیه افغانستان منجر می شد . در دسامبر ۱۹۸۵ دولت ریگان ممنوعیت کمک نظامی به مقاومت را در ماده ۲ بخش هشتم معاهدات پذیرفت ، اما حتی ۱۱ ساعت بعد از پذیرش ، خلاف آن رفتار کرد .

اگر ایالات متحده و پاکستان موافق تعهدات خود رفتار می کردند ، شانس پیدایش ثبات بعد از جنگ در افغانستان بسیار زیاد می شد . در همان زمان گورباچف و مشاورانش در مورد مسایل کمک نظامی ، موضعی متفاوت با قبل اتخاذ کردند . مذاکره کنندگان شوروی در فرایند میانجیگری سازمان ملل بارها گفته بودند که در صورت قطع کمک های نظامی ایالات متحده ، مسکو به تقویت نظامی کابل نیازی ندارد .

با این وجود ، این مسکو بود که در اوایل ۱۹۸۸ اعلام کرد که حق ادامه کمک های نظامی به کابل را پس از پایان خروج ارتش سرخ برای خود محفوظ نگاه داشته است ، و در نتیجه ، جدال ستیزه جویانه ای را باعث شد . وزیر خارجه امریکا جورج شولتز ، نیز اعلام کرد که ایالات متحده حق ادامه کمکها را برای خود محفوظ نگاه داشته است . دولت ریگان هم چنین بر یک تفاهم سوء ظن آور با پاکستان دست یافت : اگر مسکو به تقویت نظامی کابل ادامه دهد ، اسلام آباد می تواند معاهدات را نادیده بگیرد . تنها در سال بعد شوروی « توازن منفی » را در مورد تقویت نظامی پذیرفت .

طرفداران « توازن منفی » آن را بهای لازم برای کشاندن شوروی به پای میز مذاکره و خروج ارتش سرخ می دانستند . مسکو به خاطر اینکه پیش نویس معاهدات پایانی برای کمک های نظامی امریکا در نظر می گرفت ، به مشارکت جدی در مذاکرات ژنو کشیده شد ؛ پس از آن در دام التزام به معاهدات گرفتار شده و گورباچف در اوایل ۱۹۸۸ برای ۱۸ ماه مه ، قول خروج داد .

معاهدات با پذیرفتن ابقاء رژیم کابل در واقع راه بهتری برای مسکو به جای صرفاً

خروج ارتش سرخ پیشنهاد می‌کرد. البته ایالات متحده تنها بدین لحاظ پذیرفت نجیب بر سر قدرت بماند که تصور می‌کرد این رژیم به سرعت سقوط خواهد کرد. بعضی از محققان اظهار کرده‌اند که اتحاد شوروی در هر صورت، حتی اگر توافقیهای ژنو پیش نمی‌آمد، از افغانستان خارج می‌شد. اما در صورت عدم تصویب معاهدات مسکو می‌توانست خروج را ناقص انجام دهد و نیروی قابل توجهی را در افغانستان برای حفاظت کابل و سایر نقاط کلیدی نگهدارد و در این صورت این فرایند ناتمام، غیر مطمئن و قابل بازگشت بود که به فشار سیاسی نجیب الله و طرفدارانش در کرملین بستگی پیدا می‌کرد. در اوایل ۱۹۸۸ کمی بعد از به نتیجه رسیدن معاهدات وزیر خارجه شوروی ادوارد شواردناده و رئیس ک. گ. ب. ولادیمیر کریچکف برای تجدید نظر در پیمان دوستی ۱۹۷۸ افغانستان و شوروی که بازگشت نیروهای شوروی به افغانستان را تحت شرایط خاص مجاز می‌دانست، فشار آوردند؛ که البته گورباچف این پیشنهادها را نپذیرفت.

با توجه به اینکه مسکو نمی‌خواست در نقش متهم در دادگاه جهانی حاضر شود، سازمان ملل نقش بی‌مانندی در مذاکرات خروج بازی کرد. تلاشهای میانجیگری سازمان ملل با توجه به انعطاف پذیری بی‌سابقه دیبرکل، به موفقیت انجامید. در این ارتباط طی دوره شش ساله، دوازده نوبت مبادله رسمی دیپلماتیک در ژنو صورت گرفت و مذاکرات دو جانبه بین سازمان ملل و هر یک از چهار حکومت درگیر و نیز با دیگر حکومتها و شخصیتهای مؤثر انجام شد.

یکی از ویژگیهای برجسته دوره جنگ سرد این بود که هر ابرقدرت به صورت تاکتیکی برتری طرف مقابل را در حوزه نفوذش تصدیق می‌کرد. مداخلات آشکار ایالات متحده در گواتمالا (۱۹۵۴) و کوبا (۱۹۶۱) و حتی تهاجم مسلحانه این کشور به جمهوری دومینیکن در ۱۹۶۵ تنها عکس العملهای ملایم مسکو را به دنبال داشت. به همین نحو مداخلات شوروی در آلمان شرقی (۱۹۵۳) مجارستان (۱۹۵۶) و چکسلواکی (۱۹۶۸) عکس العمل عمده‌ای در واشنگتن بر نیانگیخت. تنها سه هفته پس از تهاجم به چک، رئیس جمهور امریکا جانسون در یک سخنرانی صرفاً اظهار امیدواری کرد که این اقدام «موقتی» باشد. یکی از نتایج این تفاهم ضمنی این بود که سازمان ملل در بحرانها نقش حاشیه‌ای پیدا می‌کرد و اقداماتش به هشدارها و تقاضاهای خیرخواهانه مجمع عمومی یا شورای امنیت برای خاتمه دادن به اقدامات تهاجمی محدود می‌شد. به عنوان مثال دو طرف کوششهای میانجیگری هر دو دیبرکل سازمان ملل در جنگ ویتنام را نپذیرفتند.

اما هنگامی که شوروی افغانستان را اشغال کرد، عکس العملها در غرب بی‌سابقه بود و بنا بر این سازمان ملل توانست نقش میانجیگری بی‌سابقه‌ای بین ابرقدرتها بازی کند.

در بحران موشکی کوبا ( ۱۹۶۱ ) سازمان ملل نقش واسطه گری حاشیه‌ای و کوتاه داشت ، اما در قضیه افغانستان این سازمان مجرای عمده حل و فصل اختلافات از آغاز تا پایان بحران بود . سازمان ملل در این مورد مسکو و واشنگتن را وادار به دادن امتیازاتی کرد که برای هرکدام در آن زمان حاشیه‌ای به نظر می‌رسید ، اما مجموع آنها زمینه‌های توافق خوبی برای آینده فراهم آورد . یکی از موارد برجسته در ارتباط با مسأله فوق این بود که امریکا در دسامبر ۱۹۸۵ اعلام کرد اگر یک جدول زمانی رضایت بخشی برای خروج ارتش سرخ تنظیم شود این کشور مانند شوروی توافق سازمان ملل را تضمین خواهد کرد .

این بررسی مکرراً اثرات مذاکرات ژنو بر کشمکشهای سیاسی داخلی در مورد افغانستان ، نه فقط در واشنگتن و مسکو که در کابل و اسلام آباد نیز اشاره می‌کند . سازمان ملل با در اختیار داشتن اطلاعات بیشتر و بررسی منطقی‌تر ، نسبت به تغییرات درونی شوروی که آهسته آهسته از اعماق به سطح می‌رسید ، از غریبها حساس‌تر بود . این سازمان به توسعه فرایند ارزیابی مجدد که از زمان آندروپف شروع شده و بعد از ظهور گورباچف به اوج خود رسید ، کمک کرد . به همین ترتیب مذاکرات سازمان ملل ، طرفداران دیپلماسی مذاکره و داد و ستد در واشنگتن و اسلام آباد را تقویت کرد که زمینه خروج را به عنوان بخشی از توسعه گسترده روابط امریکا و شوروی ، فراهم نمایند .

موضوع اصلی کتاب این است که دنیای جنگ سرد را رقابت ابرقدرتها و نه خود آنها به وجود آوردند . مسکو و واشنگتن خود را چون خیمه شب بازانی دیدند که عروسکها را به میل خود به حرکت درمی‌آوردند . چون آنها تحت تأثیر وابستگان خود قرار می‌گرفتند که هرکدام اهداف خاص خویش را تعقیب می‌کردند ، رهبران کمونیست رقیب افغانستان اتحاد شوروی را وسیله‌ای برای رسیدن به اهداف محدود و جاه طلبیهای شخصی قرار می‌دادند . آنها به کمک دسته‌بندیهای مجادله آمیز رهبران شوروی ، کشمکشهای علیه یکدیگر را شکل می‌دادند . به همین نحو ضیاء الحق و جنرالهای طرفدارش سعی کردند تهاجم شوروی را وسیله‌ای برای دریافت کمکهای نظامی از ایالات متحده قرار دهند . بازی کردن نقش « دولت خط مقدم » آنها را قادر کرد جایگاه قدرت خود در داخل رژیم نظامی را تقویت کنند و توازن قدرت پاکستان با هند را به نفع خود تغییر دهند . پاکستان به معامله ماهرانه‌ای دست زد و به عنوان بهای همکاری اش با « سیا » تقاضای روزافزون کمک نظامی از امریکا می‌کرد . دستجات مقاومت مورد حمایت پاکستان نیز هرکدام اهداف خاص خود را دنبال کرد ، و حجم تسلیحات بالایی را در طول سالهای جنگ دریافت کردند که بعدها برای کشمکش قدرت مورد استفاده قرار دادند .



اگرچه هر دو ابرقدرت به اهداف عالی استناد می‌کردند، هر دو در کشمکشهای جهانی‌شان با افغانستان در واقع به مثابه پیاده شطرنج (و یک عامل بی‌اهمیت) رفتار کردند. مورخان منصفانه به شوروی به خاطر نقض هنجارهای بین‌المللی و رفتار بیرحمانه با مخالفان، با انگشت تقصیر اشاره می‌کنند. در مقابل بردباری مجاهدین جلب حمایت امریکا و پشتیبانی بین‌المللی از آنان را در پی داشت. اما در بیشتر دوران جنگ، سیاست امریکا به «تداوم جنگ» کمک کرد، چراکه این کشور نتوانست بین حمایت از مجاهدین و پشتیبانی از تلاشهای صلح سازمان ملل سازگاری به وجود آورد. واشنگتن که سوءظن نسبت به مسکو آن را اغفال کرده بود، به سازمان ملل نیز به همان اندازه بی‌اعتماد بود. بدین ترتیب به جز اکثریت خاموش مردم افغانستان که ترس و تنفر سالهای جنگ را از سرگذرانده و اکنون به حال خود وا گذاشته شده‌اند که کشور خراب شده خود را - با کمک و همدردی ناچیز دنیایی که آنها را فراموش کرده است - بازسازی نمایند، قهرمانی وجود ندارد.

#### چگونه اتحاد شوروی به درون افغانستان خزید؟ هاریسون

هنگامی که در دسامبر ۱۹۷۹ / جدی ۱۳۵۸ ارتش سرخ افغانستان را اشغال کرد، قضاوت‌های رسمی این بود که نیروهای شوروی مآلاً به سوی اهداف واقعی خود - حوضه‌های نفتی خلیج فارس - پیشروی خواهند کرد. بیشتر تحلیل‌گران آنچه را در افغانستان در طول سالهایی قبل از تهاجم اتفاق افتاده بود، نادیده گرفته یا تحلیل درستی از آن نکردند.

شواهد تاریخی اکنون روشن می‌سازد که اتحاد شوروی یک طرح بزرگ توسعه‌طلبی منطقه‌ای را تعقیب نمی‌کرده اما با اطمینان می‌توان گفت که شوروی در طول دوران برژنف به تدریج در افغانستان سیاستی ایده‌آلیستی و ماجراجویانه در پیش گرفت. مسکو که بیش از دو دهه آثار و عواقب عدم تعهد را در این کشور تحمل کرده بود، ناگهان شروع به تدارک یک انقلاب کمونیستی کرد. اما انکشاف سیاسی در افغانستان، برژنف و مشاورانش را سریعتر از آنچه انتظار داشته و برای آن برنامه‌ریزی کرده بودند، به مسیری کشاند که توان کنترل امور را از دست دادند و به نتایج ناخوشایندی منجر شد که تا حال با آن مواجه نشده بودند.

زمان‌بندی انقلاب (کودتای) ۱۹۷۸ / ۱۳۵۷ نه توسط مسکو بلکه به وسیله رهبران کمونیست محلی صورت گرفت. در کشمکش مرگبار قدرت بین کمونیستهای افغانستان، برژنف به اشتباه حفیظ‌الله امین را چون تیتوی بالقوه (رهبر یوگسلاوی) تلقی می‌کرد که با حمایت ایالات متحده، پاکستان و چین برای تأسیس یک رژیم ضد

شوروی توطئه می‌چیند.

داستان پس از اشغال کابل و با یک سلسله ترورها شروع شد و کشمکشهای دامنه‌دار بین آژانسهای اطلاعاتی رقیب شوروی و فعالیتهای مخفی عوامل نقص قدرت خارجی در حال رقابت، قضیه را پیچیده‌تر کرد. اوج مسأله زمانی است که برژنف بیمار و الکلی به طور سری و بدون تشکیل جلسه «پولیت بورو» و با بی‌اعتنایی به مخالفت سه جنرال مهم ستاد ارتش، تصمیم به اشغال افغانستان گرفت.

**نگاهی به گذشته: شاه را بیرون کنید، ابرقدرتها را وارد کنید**

تحول مهمی که به اشتباه تاریخی بزرگ مسکو در شش سال بعد منجر شد، سقوط ظاهر شاه در سال ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲ به وسیلهٔ پسرعموی خودش محمد داوود بود. کینه‌های خانوادگی میان نخبگان حاکم و جاه‌طلبی شدید شخص داوود عوامل مقدماتی کودتا بودند. این نظر که وی به دستور مسکو عمل کرد از اعتبار چندانی برخوردار نیست. اگرچه داوود به کمک گروهی از افسران نظامی آموزش دیده در روسیه که با جی. ا. یو (آژانس اطلاعاتی ارتش شوروی) روابطی داشتند، قدرت را به دست گرفت. اما وقایع بعدی نشان داد که وی آنها را به مثابه متحدان موقتی و مصلحتی خود در نظر گرفته است که هنگام ضرورت به آسانی قابل کنترل و عزل هستند.

بعضی دیدگاه‌ها معتقدند که عوامل خارجی کودتا را تشریح کرد. آنها در قدم نخست خصوصتهای سنتی ریشه‌دار بین افغانستان و همسایگانش ایران و پاکستان را مورد توجه قرار می‌دهند. داوود یک نظامی ملی‌گرا بود و اعتقاد داشت که پادشاه در موافقت با پیمانی که دسترسی وسیع ایران را به آبهای رودخانه هیرمند، بخصوص در طول دوره خشکسالی طولانی در افغانستان فراهم می‌ساخت، منافع کشور را در خطر فرار داده است. این اظهار نظر تند ستیزه‌جویانه با رشد نارضایتی در میان اکثریت قومی پشتون مصادف بود که معتقد بودند پادشاه در مقابله به مثل با اسلام آباد به خاطر سرکوب اقلیتهای پشتون و بلوچ این کشور از خود ضعف نشان داده است.

در قرن ۱۹ انگلیسیهای هند نواحی وسیع پشتون و بلوچ نشین را که در آن زمان بخشی از خاک افغانستان بود فتح کرده، به طور یکجانبه مرزی را که «خط دیورند» نام گرفته و سرحدات فعلی افغانستان را تعیین می‌کند بر این کشور تحمیل کردند. این نواحی بعداً به پاکستان - که در سال ۱۹۴۷ ایجاد گردید - واگذار شد. داوود به طرح تقاضاهای استقلال برای نقاط تسخیر شده، الحاق پشتونستان به افغانستان و ایجاد یک ایالت بلوچ نشین پرداخت. مورد اخیر نواحی بلوچ نشین پاکستان و ایران را با باریکه کوچک مجاور همانند آن در افغانستان متصل می‌کرد و تعریف روشنی از آن نشده بود. پاسخهای

احتیاط آمیز ظاهر شاه به رفتارهای تحریک برانگیز افزون پاکستان در مقابل اعضای قبایل پشتون و نیز بلوچ در طول سال ۱۹۷۳، اساس محکمی برای پیروزی داوود فراهم آورد.

کودتای جمهوری خلا سیاسی بی سابقه‌ای به وجود آورد؛ در جامعه‌ای که نظام پادشاهی به طور سنتی تنها کانون اقتدار مشروع برای جامعه تقسیم شده به گروه‌های قبیله‌ای، قومی و مذهبی به حساب می‌آمد. به علاوه، این جریان تعادل ناآرام بین غرب و اتحاد شوروی در افغانستان را که در طول جنگ سرد حکمفرما بود، ناگهان به هم زد.

تزارها، در جریان «بازی بزرگ» قرن ۱۹ با بریتانیا، کوشش کردند افغانستان شمالی را به روسیه ضمیمه کنند، و رژیم شوروی نیز از سال ۱۹۱۹ به طور مداوم در مورد افغانستان تلقی مالکانه‌ای ابراز می‌کرد. تا قبل از سال ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲ مسکو با حکومت‌های محافظه کار غیرمتعهد افغانستان، تا زمانی که در عدم تعهد آنها تمایل به سوی شوروی احساس می‌شد، روابط خوبی داشت. اتحاد شوروی در عین حال که نیروهای طرفدارش را تقویت می‌کرد، هدف ایجاد یک حکومت کمونیستی در افغانستان را زود می‌دانست.

آنچنان که بعداً روشن شد، «جی. ار. او» در سپتامبر ۱۹۶۴ / سنبله ۱۳۴۳ افسران تربیت شده شوروی را تشویق کرد که به طور مخفی «سازمان انقلابی قوای مسلح» را تشکیل دهند. همین گروه بود که از داوود در سال ۱۹۷۳ حمایت کرد. به همین ترتیب وقتی پادشاه اعلام کرد که اولین انتخابات آزاد در افغانستان در اوگست ۱۹۶۵ / اسد ۱۳۴۴ برگزار خواهد شد، مسکو جناح‌های خلق و پرچم را، که خصومت‌های دیرینه‌ای با هم داشتند، تشویق کرد که حزب کمونیست واحدی به وجود بیاورند. حزب جدیدالتاسیس «دموکراتیک خلق افغانستان» با حمایت‌های مسکو توانست  $\frac{3}{5}$  کرسیهای مجلس شورای ملی را در انتخابات کابل به دست آورد. اما با پایان انتخابات مسکو علیرغم نگرانی از تغییر نظر شاه در مورد کمونیستها، آنها را به حال خویش گذاشت که خود را حفظ کنند.

ایالات متحده امریکا و متحدان منطقه‌ای آن به نوبه خود، تمایل به شوروی را در افغانستان در طول دوران حکومت سلطنتی به عنوان یک حقیقت غیرقابل اجتناب که ناشی از موقعیت آسیب پذیر و محصور در خشکی آن بود، پذیرفته بودند. اما زمانی که داوود، ظاهر شاه را از سلطنت خلع و جمهوری بی ثبات خود را تأسیس کرد، کابل به سرعت در صحنه کشمکش‌های سیاسی جنگ سرد تبدیل شد. در شرایطی که دسته‌بندی، فساد و بی ثباتی سیاسی رو به افزایش بود، نیروهای مورد حمایت خارجی با هوشیاری در صدد کسب موقعیتی برای مشارکت در این تنازع قدرت شدند؛ به طوری

که انتظار می‌رفت داوود به زودی سقوط نماید.

در جبهه چپ، مسکو حمایتش از کمونیستهای پرچم به رهبری ببرک کارمل را که از دیگر رهبران کمونیست افغانستان برای اتحاد شوروی مطلوب‌تر به نظر می‌رسید، افزایش داد. پرچمیها به دستور مسکو یک دولت ائتلافی با داوود تشکیل دادند و آشکارا تلاش کردند نفوذ خود را در ارتش و ادارات افزایش دهند. مهمتر اینکه، خلقیهای رقیب به رهبری نورمحمد ترکی و حفیظ الله امین از رژیم جدید حمایت نکرده اظهار می‌داشتند که سیاستهای داخلی داوود محافظه کارانه‌تر از آن است که شایستگی پشتیبانی کمونیستها را داشته باشد. به هر حال، اگرچه بخش بزرگی از کمونیستها در حکومت سهم نگرفتند، رشد سریع قدرت پرچمیها زنگ خطر را در بیخ گوش عناصر محافظه کار در کابل و پایتختهای کشورهای همسایه، بخصوص تهران، به صدا درآورد.

در اوائل دهه ۱۹۷۱ / ۱۳۵۰ و با افزایش قیمت نفت، شاه ایران محمدرضا پهلوی تلاشهای جاه طلبانه‌ای کرد تا نفوذ شوروی در کشورهای همسایه را محدود کند و نوع پیشرفته‌ای از امپراطوری قدیمی فارس را به وجود آورد. تا قرن ۱۸ ایران بر افغانستان غربی حکم می‌راند و سقوط ظاهر شاه جاه طلبی ایران را دوباره زنده کرد. شاه ایران در اوایل سال ۱۹۷۴ / اواخر ۱۳۵۲ تلاش جدی کرد که کابل را وارد حلقه امنیتی و اقتصادی متمایل به غرب نماید، که تهران مرکز آن بود و شامل کشورهای هند، پاکستان و دولتهای خلیج فارس می‌شد.

ایالات متحده این سیاست محدود کننده (نفوذ شوروی) را به عنوان بخشی از مشارکت خارجی با شاه در حدود کمکهای اقتصادی و نظامی و به مانند اقدامات مخفیانه در سراسر آسیای جنوب غربی با جدیت تقویت نمود. «هنری کیسینجر» وزیر خارجه پیشین امریکا در باره داوود به عنوان عامل دانسته یا ندانسته شوروی عمیقاً اظهار نگرانی می‌کرد. به هر حال کیسینجر و دیگر مقامات عمده ایالات متحده نه به دنبال افغانستانی غرب‌گرا بلکه یک عدم تعهد واقعی به جای گرایش طرفدار شوروی می‌باشند. بخصوص آنها تأکید داشتند که نمی‌خواهند رابطه کمک نظامی به کابل را بنا گذارند.

ایران در عرصه‌های اقتصادی و فرهنگی نتایج ملموس تری داشت. تهران در سال ۱۹۷۴ / ۱۳۵۳ یک اعتبار چهار میلیون دلاری برای کابل، به عنوان اولین بخش برنامه کمک اقتصادی دو میلیارد دلاری که طی ۱۰ سال انجام می‌شد، اختصاص داد. ایران در نظر داشت جای اتحاد شوروی به عنوان بزرگترین اعطا کننده کمک به افغانستان را بگیرد و پروژه یک شبکه راه آهن و جاده که افغانستان را به بنادر خلیج فارس متصل می‌کرد، وابستگی خارجی این کشور به مجرای حمل و نقل و بازرگانی شوروی را از بین می‌برد. رادیوی تهران بخش برنامه دری را افزایش داد و شهرهای افغانستان را نشریات

ایرانی اشباع کرد.

از میان جنبه‌های غیرعلنی نفوذ ایران می‌توان به فعالیت گسترده آژانس اطلاعاتی «ساواک» اشاره کرد که سعی داشت باک.گ.ب رقابت نماید. عوامل مخفی عربستان سعودی، پاکستان، هند، چین و کشورهای خلیج فارس نیز در طول سالهای پس از ۱۹۷۳/۱۳۵۲ در پایتخت افغانستان نفوذ کرده بودند. به گفته فریدون هویدا نماینده ایران در سازمان ملل در سال ۱۹۷۵، ایران (در افغانستان) در آغاز نقشی اقتدارآمیز داشت، و این مسأله نمونه‌ای از همکاری ایران و امریکا بود.

«ساواک» و «سیا» دست در دست یکدیگر کار می‌کردند و بعضی وقتها، گروه‌های زیرزمینی بنیادگرای اسلامی به خاطر «جهت‌گیری مشترک ضدروسی» همکاری سستی داشتند. بنیادگرایان افغانستان به نوبه خود با «اخوان المسلمین» ریشه گرفته در قاهره و «ریبط العالم الاسلامی» (مجمع جهان اسلام) که نماینده وهابیت خالص سعودی بودند، ارتباط نزدیکی داشتند. همزمان با افزایش سرسام‌آور سود نفت، عوامل مخفی این گروه‌های بنیادگرای عرب با پشتوانه عظیمی به صحنه افغانستان وارد شدند. آنها مانند ساواک جاسوسانی را استخدام نموده سعی کردند طرفداران کمونیستها در حکومت و قوای مسلح را شناسایی کنند.

از یک طرف تهران با اهرم کمکهایش داوود را تحت فشار قرار داد تا کمونیستهای مظنون را طرد نماید. در همان زمان، ساواک ایران، مجرای برای رساندن تسلیحات امریکایی، وسایل و تجهیزات ارتباطی و کمکهای دیگر غیرنظامی به گروه‌های ضد رژیم شده بود. بعضی از این کمکها مستقیماً توسط ایران به ناراضیان قبیله‌ای که در مجاورت ایران در افغانستان غربی فعالیت می‌کردند داده می‌شد؛ و بعضی دیگر از طریق پاکستان به گروه‌های مخفی بنیادگرا می‌رسید. ناراحتی داوود از پاکستان پس از یک سری حملات هماهنگ شده توسط اسلام آباد بر پایگاه‌های نظامی واقع در دره پنجشیر به اوج خود رسید. ساواک، سیا و آژانسهای اطلاعاتی پاکستان همچنین در تلاش بنیادگرایان برای کودتاهای ناموفق علیه رژیم داوود در سپتامبر و دسامبر ۱۹۷۳/سنبله و قوس ۱۳۵۲ و ژوئن ۱۹۷۴/جوزای ۱۳۵۳ دخالت داشتند.

### «ک.ک.ب»، «جی.آر.یو» و کمونیستهای افغانستان

این مسأله که داوود با از بین رفتن فشارها و موجبات خارجی گرایش به راست پیدا کرد، قابل بحث و تأمل است. به هر حال وی ظرف یک سال پس از به دست گرفتن قدرت، شروع به تغییر دادن رنگ و چهره حکومتش کرد. در جولای ۱۹۷۴/سرطان ۱۳۵۳ وی ۲۰۰ افسر آموزش دیده در شوروی را برکنار کرد و در ماه سپتامبر/سنبله یکی از

کمیونستهای عمده کابینه اش را با انتقال به یک سفارت، تنزل درجه داد. داوود در اواسط ۱۹۷۵ / اوایل ۱۳۵۴ پست وزارت داخله را به جنرال قدیر نورستانی سپرد که یک نظامی انعطاف ناپذیر بود و شفاهاً از محدود کردن نفوذ کمیونستها طرفداری می کرد. در اکتبر ۱۹۷۵ وی چهل افسر نظامی دیگر آموزش دیده در شوروی را از خدمت نظامی منصرف کرد. در همان زمان وی سعی کرد با ایجاد ترتیبات آموزشی در هند، مصر و به میزان کمتر در ایالات متحده امریکا، در جهت کاهش وابستگی آینده افغانستان به افسران تربیت شده در شوروی حرکت نماید.

یکی از نشانه های تغییر جهت داوود، کنار گذاشتن مسأله ی حساس ملی آب هلمند و نیز موضوع «پشتونستان» بعد از نوامبر ۱۹۷۵ / عقرب ۱۳۵۴ بود که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در حالی که وی دو سال قبل در توجیه تصاحب قدرتش ضرورت باطل کردن توافق غیر عادلانه در مورد آب هیرمند را عنوان می کرد، اکنون پیمان را پذیرفته بود. در پاسخ به فشارهای آشکار پاکستان، وی قول داد که افغانستان دیگر پناهگاهی برای شورشیان پتون و بلوچ که علیه رژیم ذوالفقار علی بوتو می جنگند، نخواهد بود. داوود در عین حال که حاضر نشد بیش از ده هزار نفر از افراد قبایل را که قبلاً از افغانستان به عنوان پایگاهی برای اقدامات چریکی (علیه پاکستان) استفاده می کردند از کشور اخراج نماید، اما با اجازه ورود ندادن به فراریان جدید ارتش پاکستان، عناصر ملی گرا را ناخشنود ساخت.

فاجعه بارترین حرکت داوود قطع روابط رسمی اش با کمیونستهای پرچم بود. وی با اعلام اینکه «جبهه ی ملی انقلابی» اش را به راه انداخته و تمام دیگر فعالیت های سیاسی را تحت یک شکل یک حزب جدید هدایت می کند، حرف از انحلال سازمانهای خلق و پرچم زده و از تمام کمیونستها خواست که به حزب جدیدش بپیوندند. موقعی که داوود در اوایل دسامبر اقدام به ترمیم کابینه اش نمود و چند عضو باقیمانده چپی را از آن بیرون کرد، رئیس جمهور شوروی «نیکلای پادگورنی» فوراً از کابل دیدار کرد تا نگرانی فراوان این کشور را متذکر شود.

تصمیم داوود به درهم شکستن پرچمها که با تمایل به تهران همراه بود، باعث تغییرات عمده ای از سیاست شوروی در مورد جنبش کمونیستی افغانستان طی دوره ۱۹۷۶ / ۱۳۵۵ گردید. تا آن موقع مسکو توجه چندانی نسبت به انشعاب تضعیف کننده خلق و پرچم از خود نشان نداده بود. تا زمانی که کابل در سیاست خارجی اش به مسکو تکیه می کرد، به هردو گروه دستور داده شد که موضع راستگرایانه داخلی داوود را نادیده بگیرند. مسکو در چهارچوب کلی تکیه بر کمیونستهای متنازع افغانستان، پرچم را که با سیاست طرفداری (پس از داوود از کودتای ۱۹۷۳ / ۱۳۵۲) همکاری می کرد، ترجیح دادند و له اشکه خلق سازمان یافته تر بود و کادرهای قوی تری در بین قوای مسلح

و ادارات دولتی داشت باگذشت زمان اما ، خط شوروی تغییر کرد . روزنامه « طریق الشعب » حزب کمونیست عراق که آن زمان سخنگوی عمده مسکو در مورد مسائل افغانستان بود ، در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۷۶ به طور بی سابقه‌ای از کمونیستهای افغانستان خواست که متحد شوند . این روزنامه پیشنهاد کرد که رهبر خلق ترکی اگر بارهبران پرچم کنار بیاید به عنوان رهبر حزب متحد شناخته شود . این پیشنهاد اتحاد سال ۱۹۷۶ / ۱۳۵۵ آغاز تلاش شوروی برای ترکیب دو جناح بود که سرانجام در مه ۱۹۷۷ / ثور ۱۳۵۶ به موفقیت انجامید .

از نظر ایدئولوژیک هر دو شاخه خلق و پرچم در رقابت چین - شوروی شدیداً طرفدار شوروی بودند ، اما به قول « بوری گانفسکی » کارشناس آکادمیک افغانستان در « مؤسسه مطالعات شرق » ، ک . گ . ب و کارمل و پرچمیها را « مغفول تر » و « حرف شنوتر » از رقیبشان یافت . خلقیها « خیلی افراطی ، بسیار خودرأی و بسیار غیرقابل پیش بینی » به حساب می آمدند .

در مورد مسائل افغانستان ، خلق رهیافت مارکسیست - لنینیستی خالص تر از پرچم داشت . بعلاوه ، اختلاف ایدئولوژیک بین دو جناح تحت الشعاع تفاوت‌های اساسی اجتماعی آنها قرار می گرفت . بیشتر پرچمیها از میان طبقه بالای شهری برخاسته بودند و به زبان فارسی سخن می گفتند . از آنجا که بسیاری از آنها با نخبگان حاکم روابط فامیلی داشتند ، خلقیها به آنها مارک « حزب کمونیست سلطنتی » می زدند . حتی پشتونهای پرچمی به زبان دری تکلم می کردند و از نظر فرهنگی با زندگی قبیله‌ای پشتونها فاصله گرفته بودند . در مقابل ، خلقیها نماینده قشر پائین طبقه متوسط پشتونهای در حال رشد و جدیداً تحصیلکرده بودند ، که نه تنها خواهان اعمال نفوذ پشتونها در داخل کشور بودند ، بلکه با تلاش فعالانه برای بازپس‌گیری قلمروهای از دست رفته نیز موافقت داشتند .

کارمل به زبان دری صحبت می کرد متولد کابل بود . پدرش یک جنرال و متعلق به یک قبیله پشتون بود که زبان پشتو را ترک کرده بود . پشتونهای ملی‌گرا ادعا می کردند که مادر وی تاجیک بوده است . در مقابل ، امین به زبان پشتو سخن می گفت ، در شهری کوچک به دنیا آمده بود و از آرمانهای فرهنگی و سیاسی پشتون دفاع می کرد . کارمل یک ناطق توانا بود . اما امین بود که فعالانه کار می کرد تا پایه‌های قدرتش را طی دهه ۱۹۷۰ به ویژه در درون ارتش تحکیم نماید . شاید به این خاطر بود که خلق به تدریج به صورت نیروی قوی تر از پرچم در درون قوای مسلح ظاهر شد . تثبیت نماید . امین به عنوان یک شخصیت جذاب و مؤثر ، موفق به جذب پیروان وفادار زیادی از میان پشتونهای جوان و حساس به مسائل سیاسی در قوای مسلح گردید . به خاطر موضعگیری مخالفانه وی بود توافق ادغام دو جناح در « حزب دموکراتیک خلق

افغانستان « شامل فعالیتهای مخفی آنها در قوای مسلح نمی‌شد. در ترکیب کمیته مرکزی حزب متحد هرکدام از جناحهای خلق و پرچم ۱۵ نفر عضو داشتند. اما امین « کمیسیون نظامی خلق » را همچنان مستقل نگاه داشت. کمیسر نظامی پرچم میرا کبر خیبر نیز تلاشهایش را برای سازماندهی با تمرکز بر افسران آموزش دیده در شوروی در قابل « سازمان انقلابی قوای مسلح » که به داوود در کسب قدرت کمک کرده بود، ادامه داد. موقعی که این گروه پس از شکل‌گیری ح. د. خ. ا. به طور ضمنی منحل شد، منابع مطلع شوروی به من اظهار داشتند که « جی. آر. یو. » با نادیده گرفتن دستورات « کمیته مرکزی »، خیبر و اطرافیانش را تشویق کرده بود که گروه را همچنان حفظ کنند. بعضی از اعضای مهم آن چون افسر قوه هوایی عبدالقادر که دیسیپلین امین را نمی‌پذیرفت، افسران غیرپشتون بودند.

در طول این دوره ک. گ. ب. و جی. آر. یو. برای اعمال کنترل بر فعالیتهای کمونیستی افغانستان با هم رقابت داشتند، و هیچ‌کدام از آنها از فعالیتهای امین کاملاً آگاه نبودند. کلنل الکساندر دوروزوف که از ۱۹۷۵ تا ۱۹۷۹ معاون ک. گ. ب. بود در یک مصاحبه اظهار داشت که « ما به آنها اجازه نمی‌دادیم که از آنچه ما می‌دانستیم مطلع شوند. آنها عوامل خود را داشتند و ما عوامل خود را.»

رقابت ک. گ. ب. جی. آر. یو. با تشدید کشمکشهای قدرت بین کمونیستهای افغانستان بدون شک در شکل دادن به حوادثی که به اشغال منجر شد، نقش مؤثری داشته است. در تنوری ک. گ. ب. مسؤول امنیت داخلی در تمام بخشهای قوای مسلح و مناطق اشغال شده بود و با توجه به آن نسبت به جی. آر. یو. جایگاه مهم‌تری در هرم قدرت شوروی داشت. اما در عمل «خیلی مستقل‌تر» از ک. گ. ب. بخصوص در کشورهای بیگانه فعالیت می‌کرد. در کشورهای خارجی، نمایندگان عمده جی. آر. یو. تنها در برابر کمیته مرکزی و رئیس کمیته آژانس در مسکو پاسخگو بودند. بدین ترتیب در افغانستان جی. آر. یو. قادر بود که شبکه نسبتاً محفوظ عوامل خود را در میان قوای مسلح ایجاد کند. در حالی که ک. گ. ب. تماسهایش عمدتاً با رهبران غیرنظامی ح. د. خ. ا. را حفظ کرد.

در پشت صحنه ادغام دو جناح در سال ۱۹۷۷/۱۳۵۶ جنبش کمونیستی افغانستان در واقع بین پرچم که پیوندهایی با « ک. گ. ب. » داشت « سازمان انقلابی قوای مسلح » مورد حمایت « جی. آر. یو. » و شبکه پشتونهای خلقی امین که روابط معقول امانه چندان نزدیک با هردو آژانس داشت، تقسیم شده بود.

تندروی‌های امین و این واقعیت که وی دو مرتبه برای مطالعات و تحصیلات بعد از لیسانس با کمکهای ایالات متحده به این کشور رفته بود، وی را هم در نظر ک. گ. ب. و هم جی. آر. یو. مشکوک جلوه داد. امین در طول چهار سال تحصیل در کالج معلمان



دانشگاه کلمبیا در ۱۹۶۳ / ۱۳۴۲ رئیس انجمن محصلان افغانستان شد. بعدها نشریه «رامپارتس» در یک مقاله نشان داد که انجمن از سال ۱۹۶۱ / ۱۳۴۰ سرمایه‌هایی از تشکیلاتی به نام «دوستان امریکایی خاورمیانه» که مورد حمایت «سیا» بود، دریافت داشته است. بدین ترتیب امین در معرض اتهام روابط با سیا نیز قرار گرفت.

امین با مراجعت به افغانستان در سال ۱۹۶۵ رئیس دارالمعلمین (تربیت معلم) مرکزی شد که سرمایه‌های اصلی خود را از یک پروژه کمک رسانی ایالات متحده به سرپرستی کالج معلمان دریافت می‌کرد. «لوئیس دوپری» کارشناس متأخر امریکایی که در همان زمان در کابل زندگی می‌کرد، خاطر نشان ساخت که پروژه کمک رسانی (دانشگاه) کلمبیا، پوششی برای فعالیت چندین عامل سیا به وجود می‌آورد. وی اظهار داشت: «امین آنها را به خوبی می‌شناخت. وی پول امریکایی را برای مؤسسه‌اش دریافت کرد، آنگاه در پشت پرده آگاه‌ترین معلمان را برای حزب کمونیست برگزید. شما می‌توانید تصور کنید که روسها چگونه به این قضیه نگاه می‌کردند.»

### فرجام تلاش روسها

طی دیداری که من در ژانویه و فوریه ۱۹۷۷ / جدی و دلو ۱۳۵۵ از تهران و کابل داشتم، شاهد چندین مورد رویارویی و سپس حل و فصل مسائل بین ایران و اتحاد شوروی بودم. جعفر نادم مقام سوم در وزارت خارجه ایران با من در تهران از اهرم فشاری سخن به میان آورد که ساواک در مورد رژیم داوود به کار می‌برد. وی اظهار داشت که ایران ادامه کمکهایش به رژیم کابل را مشروط به تداوم سرکوب خلق و پرچم کرده و علاوه بر آن از افغانستان قول گرفت که با پاکستان توافق صلح منعقد نماید که طبق آن این کشور باید هر نوع حمایتش از گروه‌های شورشی قبایل پشتون و بلوچ پاکستان را خاتمه می‌بخشید. در کابل رئیس جمهور داوود برایم توضیح داد که پتانسیل اقتصادی جدید ایران تعادل ژئوپلیتیک منطقه‌ای را بر هم زده، مسأله‌ی یک آلترناتیو (بدیل) نسبت به اتکای شدید به مسکو را پیش می‌آورد. وی اظهار داشت: «روابط تاریخی ما با ایران ناخوشایند بوده است، اما باید با واقعیتهای جدید خود را سازگار کنیم.»

«روی کروک» سفیر بریتانیا در کابل و کارشناس ورزیده سیاسی افغانستان با اشاره به این اظهارات پیش‌بینی کرد، «اگر (داوود) تندروی کند» دیپلماسی تهران «روسها را نگران کرده و عکس‌العمل آنان را برخواهد انگیخت». وی گفت که شوروی شروع به دادن کمکهای عمده به کمونیستهای افغانستان کرد تا از بلند پروازی داوود جلوگیری کند و برای بروز بحرانهای احتمالی آمادگی داشته باشد. افغانها در صدد رویارویی با

ایران نیستند و می ترسند شاه ایران باعث از هم پاشیدگی کشورشان شود. آنان بر اساس شواهد تاریخی نگران هستند که ایرانیها قصد الحاق مجدد مناطقی در غرب افغانستان را - که تا قرن ۱۸ بر آن فرمان می رانند - نداشته باشد.

دو سال بعد از این پیشگویی و هشدار، داوود هم در امور داخلی و هم مسایل خارجی بیشتر به راست گرایش پیدا کرد. وی متکی بر قانون اساسی یک حزبی جدید که در فوریه ۱۹۷۷ / دلو ۱۳۷۵ رسماً اعلام شد به وزیر امور داخله نورستانی قدرت بیشتری داد تا محدودیت زیاده تری برای کمونیستها و دیگر عناصر مخالف (اپوزیسیون) به وجود آورد. سفیر سابق روسیه «آ. ام. یوزانف» اظهار داشت که امین از اعمال این محدودیتها عصبانی شده تصمیم گرفت در اوایل ۱۹۷۷ / اواخر ۱۳۵۵ برای براندازی داوود تلاش کند، ولی با اشاره مسکو «دست نگهداشت». در این زمان روابط شوروی - افغانستان در ظاهر عادی نشان داده می شد. اما طی دیدار مشاجره آمیز داوود با برژنف در مسکو در ۱۲ اپریل / ۲۳ حمل تنشهای روزافزون به حد انفجار رسید و صحنه برای به جریان افتادن حوادث بعدی آماده شد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 رتال جامع علوم انسانی

مباحثه اظهار داشت که در این باره هیچ گونه اطلاعاتی در دسترس نیست. این امر را می توان به عنوان یک مورد از عدم شفافیت در روابط بین المللی و همچنین به عنوان یک مورد از عدم شفافیت در روابط داخلی ایران در نظر گرفت. این امر می تواند به عنوان یک مورد از عدم شفافیت در روابط بین المللی و همچنین به عنوان یک مورد از عدم شفافیت در روابط داخلی ایران در نظر گرفته شود. این امر می تواند به عنوان یک مورد از عدم شفافیت در روابط بین المللی و همچنین به عنوان یک مورد از عدم شفافیت در روابط داخلی ایران در نظر گرفته شود.